

قسمت هجدهم: تجدد و تجددستیزی در ایران

(عباس میلانی)

مدرنیته از کی آغاز شد؟ سقوط قسطنطنیه توسط ترک ها در سال ۱۴۵۳؟ یا کشف دنیای جدید توسط کولومبوس در سال ۱۴۹۲؟ یا شاید سال ۱۵۴۳ وقتی که کپرنیک کتاب «گردش افلاک آسمانی» رو منتشر کرد؟ اگر من بخوام یک گزینه را انتخاب کنم، پاسخ من همیشه این است که «دنیای مدرن وقتی آغاز شد که دن کیشوت روستای خود مانس را در سال ۱۶۰۶ ترک کرد». بخشی از متن کارلوس فونتس (Carlos Fuentes) در نیویورک تایمز به تاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۸۶.

عباس میلانی مورخ و پژوهشگر ایرانی هم به اهمیت استعاری خروج دن کیشوت از روستاش اشاره می کنه و معتقده، اتفاق بزرگی در اون زمان در حال رخ دادنه. دن کیشوت نماینده انسان سنتی و رومانیکه که با همه توهمات و رویاهاش از روستا خارج میشه و با دنیای به سرعت متغیر اطرافش روبرو میشه. علاوه بر شخصیت دن کیشوت، سروانتس نویسنده این داستان هم به عنوان پدرِ رمان مدرن شناخته میشه. چرا؟ چون رمان به طور کلی یه شکل فردگرایانه و مدرن به روایتگریه. فردگرایی هم یکی از ستون های خیمه مدرنیته است. به همین شکل مقاله نویسی هم یک پدیده مدرنه. تو مقاله هم یک نگاه فردی به یک جنبه کوچیک از جهان مورد توجه قرار میگیره.

تو این قسمت از پادکست ایران از شنبه صبح یه کتاب مدرن از عباس میلانی رو مطالعه کردیم. چرا میگیریم کتاب مدرن؟ چون میلانی به فتوای خودش پایبنده و چون مقاله رو تجلی ادبیات مدرن می دونه، کتابش رو هم به صورت مجموعه مقاله جمع آوری کرده. اون به محوریت روایتگری هم متعهده. به همین خاطر تاریخ رو یه روایت رمان گونه از واقعیت می دونه. یه جایی میگه تاریخ مثل رویای مورخ از واقعیتیه. چهره های مورد بررسی میلانی هم اغلب شاعر و رمان نویس و مورخ هستن، یعنی کسانی که در کار روایتگری هستن. حتی وقتی درباره ناصرالدین شاه صحبت می کنه، محوریت کلامش درباره خاطرات اون از سفر به غربه که به شکل روایتگونه نوشته شده. راستی یادم رفت اسم کتاب رو بگم: «تجدد و تجددستیزی در ایران».

این کتاب شامل هفده مقاله ست و اولین بار سال ۱۳۷۸ شمسی توسط نشر اختران منتشر شد. الان که داریم این اپیسود رو ضبط می کنیم، یعنی روزهای پایانی آذر ماه ۱۴۰۲، به چاپ نهمش هم رسیده. لازم به ذکره که تمام مقالات این کتاب، پیش تر در مجله های ایران شناسی و ایران نامه منتشر شده بودن و در این کتاب صرفا کنار هم جمع آوری شدن. اما سوال اصلی آقای میلانی اینه که «آیا ایران هم شکلی از مدرنیته رو تجربه کرده؟». پاسخ ایشون مثبتیه! در واقع حتی چندصد سال قبل از غرب، در ایران شاهد شکل گیری مقدمات مدرنیته بودیم. اما این مدرنیته اصیل ایرانی که با چهره هایی مثل فردوسی، ابوریحان بیرونی، سعدی و غیره

شروع میشه، به دلایلی به مُحاق میره و شاهد شکل کامل و شایسته مدرنیته در ایران نیستیم. در خلال تاریخ هم کمابیش بارقه هایی از این تفکر مدرن رو مشاهده می کنیم، ولی متأسفانه به ثمر نمیشینه. میلانی تو این کتاب دایره وسیعی از ادبیات و تاریخ فارسی رو بررسی می کنه: از تاریخ بیهقی و تذکره الاولیای عطار بگیر تا آثار صادق هدایت و هوشنگ گلشیری. میلانی می خواد این متون رو در زمینه و زمانه انتشارشون بررسی کنه، و از این منظر راهی برای خودشناسی باز کنه. اون امیدواره که از طریق خودشناسی به مدرنیته بومی خودمون برسیم. چرا که این تنها راه نیل به تجدد هست.

امیدوارم از شنیدن این قسمت لذت ببرید. صبح شنبه ایران بخیر.

همونطور که گفتیم کتاب «تجدد و تجددستیزی در ایران» یه مجموعه مقاله است که اغلب آثار ادبی و تاریخی رو با رویکرد تجدد مورد مطالعه قرار داده. در گام اول بریم سراغ متون کلاسیکی که نویسنده انتخاب کرده و راجع بهشون حرف زده. تاریخ بیهقی، تذکره الاولیا، گلستان سعدی، رستم التواریخ و چهار مقاله نظامی. تو این روزها کمتر کسی پیدا می شه که تاریخ بیهقی رو نشناسه یا حداقل اسمش رو نشنیده باشه. آقای میلانی تاریخ بیهقی رو هم تراز شاهنامه فردوسی می دونه و معتقد ه اگه شاهنامه، تاریخ اساطیری ایران بحساب می آد، بیهقی، تاریخ ناسوتی و زمینی ایرانه. یعنی هرچقدر شاهنامه از کف جامعه ایرانی فاصله داره، تاریخ بیهقی از متن جامعه براومده؛ بخاطر همینه که در سراسر شاهنامه زنها دوشادوش مردها هستن و حضور پررنگ دارن؛ اما در تاریخ بیهقی که آینه جامعه مردسالار ایرانه، زنها اغلب غایب هستن. در واقع غیاب زن در تاریخ بیهقی نقد این اثر نیست، بلکه نشون دهنده واقعیت جامعه ایه که داره درباره اش حرف میزنه.

میلانی معتقد ه تاریخ بیهقی یه متن ارزشمند و کلیدی تو تاریخ تفکر مدرن ایرانه. حالا کی نوشته شده؟ حدود ۱۰۰۰ سال پیش! یعنی همون زمانی که غربی ها با نوشتن تذکره شاهان سرشون گرم بود و اصلاً نمی دونستن تاریخ اجتماعی چیه! تاریخ بیهقی به نظر فروزانفر «بهترین و صحیح ترین تواریخ فارسی» ه، و میلانی جایگاه این متن رو برای متن فارسی با جایگاه متن شکسپیر در زبان انگلیسی مقایسه می کنه. میلانی معتقد ه بیهقی «راوی تگر حقیقت» ه و روایت فردگرایانه ای از تاریخ رو تصویر می کنه. یعنی یه تصویر کاملاً شخصی از واقعیت جامعه رو نشون میده. ادعای تمامیت نداره، مجیزگویی توش بسیار کمه، متن ساده ای داره و از تکرار و اطناب که سبک مرسوم متون فارسی هست جلوگیری کرده.

البته ناگفته نمونه که میلانی برای اینکه جانب انصاف رو رعایت کرده باشه انتقادی رو هم به بیهقی وارد می کنه؛ ایشون می گه نباید فراموش کنیم که بیهقی کارگزار دستگاه مسعود غزنوی بود و خیلی جاها محافظه کارانه و رندانه عمل کرده. مثلاً در مورد اعدام حسنک وزیر، که احساسات عمومی رو جریحه دار کرده بود، بیهقی هیچ موضع صریحی نمی گیره و از زبان مادر حسنک، سلطان مسعود رو نقد می کنه. این تیکه معروف رو بخونیم با هم: «و مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور، چنان شنودم که دو سه ماه ازو این حدیث

نهان داشتند، چون بشنید، جزعی نکرد، چنانکه زنان کنند، بلکه بگریست بدرد، چنانکه حاضران از درد وی خون گریستند، پس گفت: بزرگا، مردا، که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان. و ماتم پسر، سخت نیکو بادشت، و هر خردمند که این بشنید، بپسندید. و جای آن بود» (تاریخ بیهقی: ۱۹۹). در واقع بیهقی هم باید مجوز چاپ میگرفته، و بعد از چاپ متنش تو همون خیابونایی قدم میزده که همچنان مسعود غزنوی بهش حکمرانی میکرده.

قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی (سوم و چهارم قمری)، دوره‌ای بود که فرهنگ ایران بسیار پویا بود و داشت دوره نوزایی خودش رو تجربه می کرد. سه دسته آدم تو ایران اون دوره فعالیت فکری و فرهنگی می کردن: مطلق‌اندیشان مذهبی، صوفیان، و تجددطلبان. دو دسته اول که مشخص هست، اما منادیان تجدد کیا بودن؟ در واقع اون موقع که غربی نبوده که تجدد به معنای غربزدگی و این حرفا باشه. کسانی مثل ابوریحان، ابن سینا یا نظامی عروضی از جمله تجددگراهایی ایرانی بودن. اینا چهره‌های شاخصی بودن که هر کدومشون به اشکال و ابعاد مختلف پا رو از دایره سنت بیرون میذاشتن. مثلا ابوریحان منتقد سنت ارسطویی رایج بود و روی تجربه تأکید می کرد. زمانی که همه علما کارهاشون رو به زبان عربی می نوشتن، ابوریحان آثار جدی‌ای به زبون فارسی نوشت.

نظامی عروضی کتاب چهارمقاله رو می نویسه که گرچه با مفهوم مدرن مقاله تفاوت داره، ولی به شکل خارق‌العاده‌ای خروج از سبک متون سنتی محسوب میشه. علاوه بر شکل ساختاری این متن، میلانی می‌گه شخصیت و فردیت نظامی در متنش حضور داره؛ نظامی عروضی تو چهارمقاله اظهار نظر شخصی می‌کنه، خاطره تعریف می‌کنه، از دیدارهاش می‌گه و حتی از شعر خودش تعریف می‌کنه! این میزان فردگرایی چیزی نبوده که تو متون سنتی مرسوم باشه. بنابراین چهار مقاله نظامی اگرچه به معنای دقیق و مدرن کلمه، «مقاله» بحساب نمی‌آد، اما خیلی به مقاله نزدیکه، چون یک موضوع مشخص و کوچیک رو از منظری شخصی بررسی می‌کنه. میلانی می‌گه نظامی دین رو از حوزه عمومی خارج میکنه و به حوزه خصوصی می‌بره که مجدداً یه رویکرد نوین به دین هست. میلانی پا رو فراتر هم می‌ذاره و می‌گه زبان نزد نظامی ابزار بیان نیست، بلکه ابزار تحکیم و تضعیف روایتی از واقعیت؛ این یعنی همون ایده‌ای که نیچه و دریدا مطرح کردن! این مطلب برای ما یه کمی عجیب بود. آخه این تحلیل‌ها نسبت به کسی مثل نظامی عروضی که ۸۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده و احتمالاً این مطالب حتی براش دغدغه هم نبوده، یه کمی زیاد باشه. در واقع این بار سنگینیه که داریم روی دوش متن و شخصیت نظامی میذاریم. بگذریم...

اما زمان میگذره. شاید کمتر از ۲۰۰ سال بعد، زمانی که غرب کم کم در مسیر مدرنیته و تجدد قدم میزنه، تو ایران چه متونی نوشته میشه؟ تذکره‌الاولیای عطار!!! مظهر ارتجاع و درون‌گرایی افراطی! تذکره‌الاولیا، تذکره‌ی اولیاست! یعنی اولیاء الهی که در جامعه هستن و بخاطر اتصالشون به ذات الهی، سخنان گهربار و ارزشمند دارن که باید ثبت بشه؛ مابقی مردم هم سائل هستن. سائل هم به معنای فقیره و هم به معنای کسی که میاد جلو سوال میکنه و منتظر میشه تا اولیای الهی جواب بدن. بنابراین این اثر کاملاً در منطق عرفانی

نوشته شده. فردیت و ابراز وجود بسیار قبیحه، رضایت به وضع موجود تشویق می‌شود. مردم رو به درون‌گرایی و پرهیز از کنشگری اجتماعی دعوت می‌کنند: عطار صراحتاً توصیه می‌کند که «دم باش، سر مباحش!» بخاطر همین میلانی می‌گه این اثر جامعه‌ساز نیست چون اولاً کنشگری اجتماعی رو تقبیح می‌کنه، دوماً تمرکزش روی انسان ایده‌آله، نه انسان واقعی و این جهانی. البته یه نکته ویژه توی این متن وجود داره و اون اینکه داریم از متن مقدس یعنی قرآن و حدیث فاصله می‌گیریم. این هون اتفاقیه که توی غرب هم در غالب پروتستانیسم رخ میده. میلانی می‌نویسه: «تذکره الاولیا، به‌سان پروتستانیسم می‌خواست تفکر مذهبی را که پیش‌تر در انحصار خواص بود توده‌ای کند، اما چون جوهرِ تصوف، نخبه‌گرا و در ذم این جهان و مدح عالم ملکوت بود، لاجرم در جهت مخالف تجدد گام زد» (ص ۵۶ و ۵۷).

یکی دیگه از شخصیت‌هایی که میلانی توی کتابش بررسی اجمالی می‌کنه سعدیه. سعدی کسیه که مثل لوتر و اراسموس از متن مقدس عبور می‌کنه و با زبان غیرمقدس، یعنی زبان فارسی قلم می‌زنه. برای میلانی، گلستان سعدی یه نمونه ایده‌آل از متن متجدد فارسیه. متن گلستان سهل و ممتنع، سبک نگارش مبتنی بر ساده‌نویسی و کوتاه‌نویسیه و همساز با مبانی تجدد. از طرف دیگه گلستان مثل مقامه‌های عربی نوشته شده که این سبک شباهت زیادی به «مقاله» تو غرب مدرن داره. قبل‌تر گفتیم که میلانی مقاله و مقاله‌نویسی رو بعنوان مفهومی که نسبت مستقیمی با تجدد داره، به مونتینی نسبت می‌ده و ابداع اون می‌دونه. ایشون می‌گه گلستان سعدی دقیقاً همون ویژگی‌های مقاله مونتینی رو در خودش داره. یه روایتی فردگرایانه از یک لایه خاص از واقعیت. سعدی مثل ماکیاولی حکومت رو نقد می‌کنه و مثل بوکاچیو و چاوسر، از هجو و هزل بهره می‌گیره. با این تفاوت که سعدی ۲۰۰ سال پیش از همه این چهره‌ها بود! در یک کلام، سعدی و گلستانش، بهترین مصداق برای الگوی تجددطلبی میلانیه؛ تجددی که میلانی داره اینجا ترسیم می‌کنه لزوماً تجدد غربی نیست، بلکه حرکتیه که با گذر از سنت ایرانی شکل می‌گیره. اون می‌نویسه «راه تجدد واقعی ایران از متونی چون گلستان می‌گذرد و همان جاست که نطقه بسیاری از مهم‌ترین اندیشه‌های تجدد را می‌توان سراغ گرفت» (ص ۹۶). راستی این رو هم تو پرنانز بگیم که «مقامه» یکی از انواع آثار ادبیه که در قالب داستان کوتاه و با عبارات مسجع و آهنگین نوشته می‌شه؛ با هدف سرگرمی و پند و اندرز به مخاطب. مقامه‌نویسی بیشتر در ادبیات عربی رایج بود اما به ادبیات فارسی هم راه پیدا کرد. خیلی‌ها بهترین نمونه مقامه در زبان فارسی رو همین گلستان سعدی می‌دونن.

*** موسیقی ***

میلانی معتقد به ایران و غرب تا دوره شاه عباس صفوی، یعنی حدود قرن ۱۷ میلادی، خیلی از هم دور نشده بودن؛ اما غرب، در همون دوران، اندیشه جدیدی رو سامان داد و به پیش رفت، و ایران هم دچار رکود اقتصادی و فکری شد و کم‌کم پای دین به عرصه سیاست باز شد. این یعنی به نظر میلانی، پیشرفت ذاتی غرب نیست و ما هم می‌تونستیم پیشرفت کنیم. چنان که تو مقاله‌های قبلی نشون داد، جریان تجدد سال‌ها قبل از غرب تو ایران در حال شکل‌گیری بوده. اگر تو طول تاریخ سنت خودمون رو بهتر می‌شناختیم، و اگر

فریفته غرب نمی‌شدیم، ای بسا ایران هم مدرنیته نوع خودش رو تجربه می‌کرد. برای اثبات اینکه بارقه‌های تجدد همواره تو ایران وجود داشته، میلانی یه مثال از قرن نوزده میزنه. یعنی اوایل حکومت قاجار و زمانی که همه فک می‌کنن ایران در حوض عقب ماندگی بود. کتاب رستم التواریخ، نوشته رستم الحکما اوایل دوره قاجار نوشته شده. رستم الحکما تو این کتاب به طور ضمنی می‌خواد دین رو به ساحت خصوصی ببره و یه جورایی بین ساحت‌های خصوصی و عمومی فک قائل بشه. روشنه که این مطلب یعنی جدایی دین از سیاست، یکی از محورهای تجددگراییه. نخ تسبیح این اثر، آفت‌های نفوذ مذهب در ایران و نویسنده در چندجا به نقش مخرب «خر صالحان در امور مملکت» اشاره میکنه! رستم الحکما شاه عباس رو خالق ایدئولوژی‌ای می‌دونه که وحدت ملی محصولش بود، و شاه سلطان حسین رو نماد الهیات حاکم بر سیاست می‌دونه که منجر به سقوط ایران شد. میلانی می‌گه تنها نقطه خلاف جریان این کتاب، جاییه که مدح شاهان رو می‌گه؛ که اون هم احتمالاً از سر شوخی و مزاحه، چون سبک و سیاق کلی متن اینطور نیست. این متن هم مطابق روال آثار تجدد ساده و روان و به دور از اطناپ نوشته شده و از مغلط‌گویی‌هایی بقیه آثار این دوره متمایزه. در بعضی فرازهای رستم التواریخ شوخی‌های جسورانه و گاه جنسی هم داریم که مجدداً نشانه‌ای از آثار متجدده که فردگرایی و بی‌توجهی به سنت در اون شاخصه.

میلانی در یکی دیگه از مقالات کتاب «تجدد و تجددستیزی در ایران» می‌ره سراغ سفرنامه‌های یکی از مهم‌ترین پادشاه‌های ایران مدرن، ناصرالدین‌شاه قاجار. ایشون می‌گه سفرنامه به خودی خود اهمیت داره چون روایت مکتوب و فردگرایانه‌ای از زندگی و تجربیات یک شخصه و این یعنی یه پدیده مدرن. بنابراین تو این مقاله میلانی سه تا از سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه رو که در سه مقطع زمانی متفاوت انتخاب و واکاوی کرده. همون طور که گفتیم اساساً نوشتن سفرنامه یه اتفاق متجدده، اما در عین حال ناصرالدین‌شاه برای اتفاقات مهم زندگی و تصمیم‌های بزرگش به سعد و نحس ایام و استخاره و اینجور چیزها متوسل می‌شده که نشون میده ملغمه‌ای از سنت و تجدد در فکر و ذهن ناصرالدین شاه غلیان می‌کرده. میلانی می‌گه این نشونه‌یه جور «تجدد مثله‌شده» ست. میلانی نشون میده هرچقدر که زمان جلو می‌ره، استفاده از کلمات انگلیسی و فرانسوی تو نوشته‌های شاه شهید (یعنی همون ناصرالدین شاه) بیشتر می‌شه. اصطلاح «فرنگی» از سفرنامه دوم به بعد مضمون خوب و مثبتی می‌گیره، در حالیکه تو متن اول این اصطلاح بار منفی و گاهی تمسخرآمیز داره. ناصرالدین‌شاه تو این سفرنامه‌ها بیشتر به شرح تفریحات و لذت‌ها و مناظری که دیده می‌پردازه و توجه کمی به موضوعات سیاسی و اجتماعی داره. حتی جایی که اشاره‌هایی به مسائل حکومتی می‌کنه، سریع مطلب رو کوتاه می‌کنه و میگه این مطالب به درد سفرنامه نمی‌خوره. در واقع میلانی می‌خواد بگه ناصرالدین شاه هنوز فکر می‌کنه مسائل سیاسی و اجتماعی حوزه‌هایی نخبگانی دارن و به درد عموم مردم نمی‌خوره. گویا شاه سفرنامه‌نوس در انتهای سفرهاش هم راز پیشرفت و ترقی غربی‌ها رو کشف میکنه: راز اونا عیش و نوش و لذت‌رانیه! به همین سادگی.

درسته که میلانی توی این مقاله نشون میده تجدد ناصرالدین شاه مثله شده و التقاطیه، اما با این حال، دقیقاً بعد از همین سفرهاست که رویکرد ناصرالدینشاه نسبت به تجدد تغییر میکنه؛ مثلاً رواج شهرنشینی، مالیات‌گیری منظم و نظارت بر مردم، از جمله اقداماتی بود که بعد از سفرهای این شاه قاجار شکل اجرایی به خودش گرفت. خیلی از محصولات فناورانه و صنایع جدید هم با عنایت ناصرالدین شاه به ایران اومد. اما میلانی در انتهای این مقاله می‌نویسه «تجدد ناصری نه گامی در شاه‌راه بزرگ ترقی، که روایت و تجربه‌ای مسخ و منته‌شده بود» (ص ۱۴۰).

آقای میلانی در چندجا از این کتاب یه نکته جالب می‌گه: به نظر ایشون محور تاریخ معاصر ایران، «تجدد»-ه و تمام اتفاقاتی هم که در این دو قرن اخیر افتاده فقط در پرتو تجدد قابل فهمه. چند قسمت بعد وقتی درباره کتاب آقای فرهنگ رجایی «اسلامیسم و مدرنیسم» صحبت کردیم خواهیم گفت که این ایده برای دیگران هم حائز اهمیتته. یعنی برخی از مهمترین مورخین و اندیشمندان حوزه تاریخ معاصر فکر می‌کنن، تاریخ معاصر ایران حول محور تجدد گردش می‌کنه و باید اینطور به استقبال مباحث رفت. از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی و بقیه فراز و فرودهای فرهنگی و اجتماعی باید در منظر یک چهارچوب فراختر به اسم تجدد مورد بررسی قرار بگیره. البته بازهم یادآوری می‌کنیم که ما اینجا به عنوان راوی نظرات ایشون هستیم و قضاوتی در این باره نمی‌کنیم.

بنابراین موضوع و چهارچوب کلی مجموعه مقالات آقای میلانی تو این کتاب، تجدد در ایران معاصره. ما تا اینجا یه اشاره‌هایی به متون کلاسیک مورد توجه آقای میلانی کردیم، حالا می‌خوایم بریم سراغ گوشه‌های دیگری از این کشکول. همونطور که گفتیم برخی از کلیدواژه‌های مورد توجه میلانی که نشانه‌های تجدد هستن، فردگرایی، مقاله‌نویسی، جدایی دین از سیاست، نظریه قدرت، علم‌گرایی، رمان‌نویسی و بالاخره شهرنشینی. نویسنده معتقد شهرنشینی یکی از مؤلفه‌های مرکزی و محوری مدرنیته است. اعتقاد بیراهی هم نیست. در غرب هم، شهر و شهرنشینی عوامل مؤثری برای پیش‌برد مدرنیته بودن. شاید یکی از دلایلش هم مرکزیت جمعیت باشه که امکان شکل‌گیری جریان‌های اجتماعی رو ایجاد می‌کنه. اما گسترش شهرنشینی تو ایران مصادف بود با اواخر حکومت قاجار؛ طبیعتاً شهر تهران هم در صدر این جریان بود. میلانی برای بسط این بحث، می‌ره سراغ آثار «جعفر شهری» که به نظر میلانی شناخت خوبی از سنت داره و در عین حال منتقد سنته.

جعفر شهری کتابی داره به نام «طهران قدیم». این کتاب در پنج جلد و با جزئیات فراوان، تهران و فرهنگ اهالی این شهر رو بررسی می‌کنه. ایشون اخلاقیات مردم، آداب و رسوم‌شون، عرف جامعه، الگوهای اخلاقی و بی‌اخلاقی رو ریز به ریز معرفی می‌کنه. از مکان‌ها و محله‌ها و آدم‌های مشهور هم غافل نشده. وقتی می‌خواد مشاغل رو توصیف کنه برای هر صنف از صدتا واژه و اصطلاح استفاده می‌کنه. مشاغل جدیدی مثل

دوچرخه‌سازی و دوافروشی نمادهای تجدد در تهران معاصر بودن. بعضی از سرمایه‌دارهای تهران مثل حاجی امین‌الضرب تو همین دوره کالاها و اقلام جدید رو وارد شهر کردن؛ مثلاً چراغ‌گازی و بعدتر چراغ برقی و ماشین دودی. به قول میلانی «سید ضیا طباطبایی» که یار رضاخان تو کودتا بود و بعداً نخست‌وزیر هم شد، تو این دوره و زمونه داعیه‌دار تجدد شد! شهری تو کتابش سیاهه‌ای از اقدامات و تصمیمات سید ضیا آورده که ملغمه‌ای از تجدد و سنت و استبداده. مثلاً تو امریه بالا بلند حکومت سیدضیا، هم اومده که «قداره کشی و نزاع و عربده کشی ممنوع» هم اومده «نابینایان باید از پارچه زرد و عصا» در ملا عام ظاهر بشن. یا مثلاً از طرفی میگه «شستن جنازه و کفن و دفن در مساجد و منازل ممنوع» و هم میگه «نقالی، سخنوری و مساله گویی» ممنون. میلانی می‌گه سید ضیا از عواملی بود که باعث شد تجدد در ایران ناکام بمونه؛ بخاطر همین هم مردم کابینه سید ضیا رو «کابینه سیاه» یا «کابینه نیم‌بند» یا «معماری شده توسط انگلیس» می‌دونستن. سیدضیا اصناف بازار رو نظم و نسق داد، ولی احزاب رو ملغی کرد! قیمت‌گذاری روی کالا رو اجباری کرد ولی باز بودن مغازه‌ها در روز جمعه قدغن بود. خلاصه که معلوم نبود این ملغمه تجدد و استبداد، دم خروس هستن یا قسم حضرت عباس؟

خوب فراموش نکنیم داشتیم درباره آثار جعفر شهری در خصوص شهر تهران و اهمیت درکش در زمینه تجدد ایرانی صحبت می‌کردیم. جعفر شهری رمانی داره به نام **شکرتلخ** که فضای ایران و مسائل اجتماعی ایران در اواخر حکومت قاجار رو تصویر می‌کنه. شخصیت اصلی این داستان زنی به نام کبری است که باید از شر شوهر سنت‌گرای خودش خلاص بشه و آینده‌ش رو بسازه. میلانی می‌گه تو این داستان کبری استعاره از تجدد و شوهرش استعاره از ایران سنتی. این کتاب هم به نوعی تاریخ شفاهی فرهنگ و زبان مردم اون دوره است؛ ضرب‌المثل‌ها، خرافات، طب سنتی و... خلاصه که میلانی معتقد به این رمان دریچه خوبی برای شناخت ایران معاصر از منظر تجددگرایی هست. کلاً تو این کتاب میلانی به رمان و رمان نویس توجه خاصی داره. شاید یکی از دلایلیش کتاب «هنر رمان» نوشته میلان کوندرا باشه که میلانی چندین و چند بار به مناسبت‌های مختلف بهش ارجاع میده و گویا خیلی بهش علاقه داره.

توی یکی از مقالات کتاب، میلانی درباره رمان «**عقل آبی**» نوشته شه‌رنوش پارس‌پور صحبت می‌کنه. میلانی در مدح این رمان و نویسنده‌ش چیزی کم نمی‌ذاره و گاهی هم در مسیر افراط قدم برمیداره. به نظر میلانی تو این رمان، اسطوره و واقعیت و ذهنیت و آینده همگی دست به دست هم می‌دن. یعنی خواننده تعجب نمی‌کنه که مثلاً وسط یک داستان واقع‌گرا شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرن باستان قدم به دنیای واقعی بذارن و با شخصیت‌های داستان هم کلام بشن. این رمان می‌خواد زندگی زنان در جامعه مردسالار ایران رو نشون بده. با این تفاوت که زن شخصیت تاریک و بدبخت داستان نیست؛ بلکه قهرمان زن داستان، مرد نیازمند رو نجات می‌ده! در واقع قاعده مرسوم و نخ‌نمای بازی که مردسالاری رو به برتری موقعیت مردان متصل می‌کنه، از بین میره. میلانی می‌گه در جامعه مردسالار، علاوه بر زنان، مردان هم در بند هستن و به یک منجی نیاز دارن. اینطور نیست که مردهای این جامعه در رفاه ایده‌آل باشن و زنان مظلوم در حصر و

نقطه ضعف. بلکه هر دو آسیب دیده هستند. در جامعهٔ مردسالار، مردها در آروزی معشوقه‌های خیالی‌اند و زن‌ها در اعماق اقیانوس حبس می‌شن. از اونجایی که به نظر میلانی شاخص آزادی جامعه، وضعیت زنانه، بنابراین این رمان که این شاخص مهم رو به نمایش گذاشته در واقع جامعه رو تحلیل کرده.

میلانی توی یکی دیگه از مقالات این کتاب به سراغ مجله کاوه و نقش اون در تجدد دوره معاصر میره. مجلهٔ کاوه از مطبوعات سرآمد ایران معاصره که توسط حسن تقی‌زاده، مشروطه‌خواه صاحب‌نام تأسیس شد و به مدت ۶-۷ سال در شهر برلین آلمان منتشر می‌شد. اولین شماره هم در ژانویه ۱۹۱۶ منتشر شد؛ که مصادفه با سال‌های آخر حکومت قاجار. شماره‌های این مجله رو می‌شه به دو بخش قسمت کرد؛ ۳۵ شمارهٔ اول، و ۲۵ شمارهٔ دوم. بخش اول همزمان با جنگ جهانی اول منتشر می‌شد و لذا محوریت مطالب نکوهش عوامل خارجی خصوصاً انگلیس و روسیه و البته حمایت از آلمان بود. تو سال ۱۹۱۹ که جنگ به پایان رسید، تقی‌زاده مقاله‌ای نوشت و گفت روزنامهٔ کاوه زایندهٔ جنگ بود و حالا که جنگ تموم شد و صلح بین‌المللی برقرار شد، کاوه هم دورهٔ جنگی‌ش رو خاتمه می‌ده. از این به بعد کاوه روزنامه‌ای می‌شه که عمدهٔ مطالبش، مقالات عملی، ادبی و تاریخی خواهد بود. در همین بخش دوم بود که تقی‌زاده اون ادعای معروفش در مورد اینکه ایران باید سرتاپا غربی بشه رو مطرح کرد. (البته شخصیت تقی زاده برای میلانی محترمه و می‌گه تقی‌زاده آخر عمرش متوجه اشتباهش شد و از این حرف دست برداشت!) مقالات بخش دوم کاوه در راستای تجدد ایرانه. نویسنده‌های کاوه معتقد بودن تجدد پدیدهٔ غربیه و ایران باید با حفظ عناصر ضروری و مرکزی فرهنگ خودش، متجدد بشه. به تعبیر دیگه، ایران برای پیشرفت و توسعهٔ خودش باید علیه خودمداری قومی بایسته و از مستشاران غربی هم کمک بگیره. ام‌المعایب ایران رو بی‌سوادی می‌دونستن و لذا فرهنگ‌سازی مقدم بود بر سیاست. میلانی هم با غالب این صحبت‌ها موافقه و مهر تأیید می‌زنه.

مقاله میلانی دربارهٔ مجله کاوه در زیر مجموعهٔ مقالات «تجدد در عصر استعمار». عصر استعمار تو این نامگذاری احتمالاً به معنی اواخر قاجار و اوایل پهلوی هست، چون هم به خاطره نویسی ناصرالدین شاه اشاره می‌کنه و هم به آثار جعفر شهری و مجله کاوه می‌پردازه. تو همین بخش یه مقاله هم به سیرفرخ‌الدین شادمان اختصاص داده شده که دایی آقای میلانی هم هست. شادمان متولد ۱۲۸۶ شمسی بود و سال ۱۳۴۵ هم در لندن فوت کرد. اما دوره فکری و تاثیرگذاریش دهه‌های دوم و سوم قرن چهاردهم شمسی بود. دوره ای که تقریباً با افول قاجار همراه بود، بعد پهلوی سربرآورد و بالاخره با کودتای ۱۳۳۲ به یه پایان تلخ انجامید.

علیرغم اینکه دیگران اغلب شادمان رو یک سنت‌گرا می‌دونن و اون رو حامی تجدد نمیشناسن، میلانی معتقد محور آثار شادمان هم، تجددیه. البته شادمان تجدد ایرانی به این شکل موجود رو «بی‌بته‌گی» خطاب می‌کرد و معتقد بود تجدد واقعی همزاد خودشناسیه. در مقالات و رمان‌های شادمان شخصیتی بعنوان «فکلی» وجود داره که نماینده تجدد‌گرای قشری و سطحیه. در واقع فکلی شادمان یه غرب‌زده تمام عیاره؛ کسیه که

به مقام خودشناسی نرسیده و شیفته غرب شده. شادمان در مقابل، حامی «تسخیر تمدن غربی» بود و مقاله‌ای هم با همین عنوان داره. مهم‌ترین حربه برای تسخیر این تمدن چیه؟ شناخت زبان فارسی، که متاسفانه دچار بحران شده. در واقع به نظر میلانی، شادمان هم یک تجددخواه بود، ولی این تجدد رو تنها از طریق عبور از سنت ایرانی میسر می‌دونست. میلانی این مقاله رو اینجوری تموم میکنه: «شادمان راه رسیدن به تجدد را در خردی نقاد، فارسی‌ای پیراسته، شناختی ژرف و تیزبین از فرهنگ و تاریخ ایران و ارکان تجدد، تفکری جوینده و شکاک، سیاستی عقلانی و عرفی، توده‌ای درگیر و آگاه و روشنفکرانی مایه‌ور و ایران‌دوست می‌دید. شادمان خود نمونه بارز چنین روشنفکری بود» (ص ۲۰۴).

یکی دیگه از چهره‌های مورد توجه میلانی صادق هدایت: چهره‌ای که منتقد تجدد و خسته از ملال مدرنیته است. میلانی می‌گه هستی‌شناسی هدایت متجدد نیست، اما سنتی هم نیست. شاید بشه صادق هدایت رو پس از مدرنیته یا پسامدرن دید. میلانی می‌گه هدایت جهان‌بینی تراژیک داره. جهان‌بینی تراژیک در مقابل جهان‌بینی مدرنه. جهان‌بینی تراژیک یعنی مقاومت علیه دردسرهای مدرنیته. اعتقاد به این که مدرنیته و اساساً زندگی، مسائل حل‌نشده‌ای دارن که حل‌نشده باقی می‌مونن و فقط ابرمرد نیچه‌ای رو می‌طلبه که رفع و رجوعش کنه. والا همه آدم‌ها در بن بست این مدرنیته درگیر هستن. برای رهایی از این غم تراژیک هر کی یه راهکاری می‌تونه ارائه بده، راهکاری هدایت روی آوردن به زیبایی‌شناسی و ادبیاته. صادق هدایت به همین خاطر به ادبیات روی آورد. با وجود ترقی‌هایی که تجدد به ارمغان می‌آره، صادق هدایت بهبودی در تجدد نمی‌بینه و همین مسئله هم اونو به فرجام مرگ کشوند. میلانی معتقده در تاریخ ایران که سرشار از رویکردهای جزمیت‌گرا و شخصیت‌های جزمیت‌اندیشه، امثال صادق هدایت بسیار نادر و در عین حال ارزشمندن.

آقای میلانی، هوشنگ گلشیری رو در ادامه سنت صادق هدایت تعریف می‌کنه. کسانی که هنر و ادبیات رو برای رهایی از تنهایی بشر تو دروه مدرن می‌خواستن. ایشون دوتا داستان از گلشیری انتخاب می‌کنه که به نظرش یک رویکرد متجدد به جهان و یک نقد مشترک به سنت دارن. «بره گمشده راعی» و «حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد». اولی یه داستان بلنده و زندگی روزمره رو تصویر می‌کنه، و دومی یه داستان کوتاه اما با زبانی بسیار فاخره. گلشیری در هر دو داستان، منجی‌طلبی رو تلاشی برای عبور از حیات پست و استبدادزده می‌دونه. مردم عادی، مهدی موعود رو هر بار در شخصیتی و اتفاقی می‌بینن، به این امید که از حیات پست خود رهایی پیدا کنن. اما هر بار که موعود نمی‌آید و اونا نجات پیدا نمی‌کنند، مجدداً رکاب رو سنگ می‌زنن و موعود دیگری رو برای خودشون می‌تراشن. خلاصه که گلشیری هم مثل هدایت از ملال مدرنیته صحبت می‌کنه. متاسفانه مدرنیته‌ای که اصلش هم مثله شده و نیمه‌کاره به ایران میرسه، ملال و مشکلاتش به خوبی به نسل روشنفرای ایرانی منتقل شده.

آقای میلانی بحث‌های دیگری هم تو این کتاب داره که فرصت محدود ما اجازه نداد بهش بپردازیم. از جمله نقد کتاب‌ها و آثار سعیدی سیرجانی، بابک بیات، غلامحسین صدیقی، عباس امانت و چندتا کتاب و عنوان دیگه. خلاصه که می‌تونید با رجوع به کتاب این مقالات فرعی تر رو هم با دقت بخونید و لذتش رو ببرید. کتاب «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» یه کشکول جذاب از مقالات میلانی درباره تجدد تو ایران معاصره، ما از خوندنش لذت بردیم، پیشنهاد می‌کنیم شما هم امتحانش کنید.

اگر از این قسمت پادکست ایران از شنبه صبح خوش‌تون اومد، شنیدش رو به دیگران هم توصیه کنید. پادکست ایران از شنبه صبح، در هر قسمت، یکی از کتاب‌هایی رو که به ایران و تاریخ معاصر ایران مربوطه رو بررسی می‌کنه. ما رو در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنین؛ نشونی ما اینه: ایران ستردی مورنینگ. تمام قسمت‌های این پادکست رو می‌تونین از پلتفرم‌های کست‌باکس و یوتیوب و کانال تلگرام گوش بدین. در قسمت بعد، راجع به کتاب روشنفکران ایرانی و غرب، نوشته مهرزاد بروجردی صحبت می‌کنیم. تا شنبه صبح بعدی، خدانگهدار.